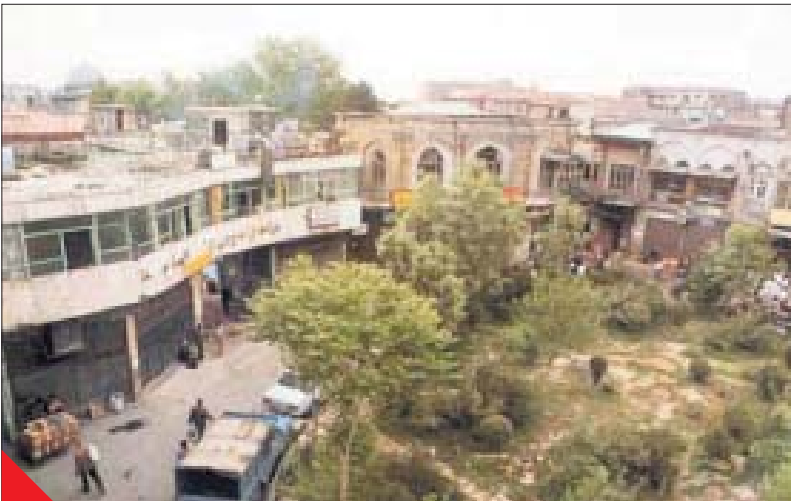




عکس: سعید برآبادی، پشت ناصر خسرو و پناهگاه و دفتر روزنامه جهانگیر خان



عکس: سعید برآبادی، مور اسرافیل مدتی در همسایگی امامزاده یحیی بوده

در جست‌وجوی نشانی از روزنامه صوراسرافیل، ۱۰۸ سال بعد از انتشار اولین شماره آن

یاد آرا! زشمع مرده یاد آرا!

فاطمه علی‌امغر

بباید داخل ببینید، زنان دسته‌دسته با کیشه‌های پر از لوازم آرایش، این طرف و آن طرف می‌روند. از شمس‌العماره راهی نیست تا مجلس، اما پیاده یک ساعت طول می‌کشد.

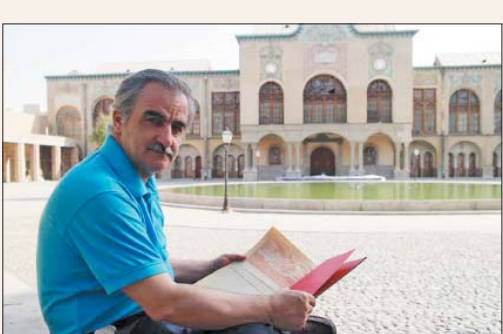
درگذر فردوسی

«خیابان علاءالدوله، محاذی مهمان‌خانه مرکزی؛ چه کسی می‌داند اینجا کجاست؟ و چطور شد که صوراسرافیل از کتابخانه تربیت دل کند و شماره ششم روزنامه از اینجا سردرآورد؟ تاریخ سکوت کرده است و تنها یادگارهای خیابان علاءالدوله قدیم، پاساژهای بی‌ربط سنگی خیابان فردوسی شده‌اند. دلارفروش‌ها همه‌جا می‌پلکنند. ثانیه‌به‌ثانیه قیمت‌ها بالاوپایین می‌شود. «مهمان‌خانه مرکزی؟» دلارفروش عرق کرده، گلویش خشک شده است؛ دلار، دلار! نه نمی‌شناسم». مغازه‌دارهای پاساژ سنگی بی‌ربط به میدان فردوسی هم از همه‌جا بی‌خبرند، چرم‌فروش‌های قدیمی هم. «صوراسرافیل، روزنامه بوده نه؟» قیمت پالتو، کیف و کفش چرم، سرسام‌آور است. زمانی خیابان علاءالدوله، باغی بزرگ بوده است منسوب‌به الله‌قلی‌خان ایلخانی (معروف به حاجی‌ایلخانی). حالا از آن‌روزها رنگ‌وبویی به پیکرش نمانده است. هیچ خبری از محاذی خیابان مهمان‌خانه مرکزی نیست. جایی که شاید در گوشه‌ای از آن دهخدا داشته می‌نوشت: «دیروز سک حسن دله نفس‌زنان و عرق‌ریزان وارد اداره شد. گفت فلاَن‌کس زود برو این مطلب را یادداشت کن که درحش خیلی لازم است، گفتم رفیق حالا بنشین خستگی بگیر، گفت خیلی کار دارم زود باش تا یادم نرفته بنویس که مطلب خیلی مهم است. گفتم رفیق مطلب در صندوق اداره به قدری است که اگر روزنامه هفتگی ما به بلندی عریضه کرمانشاهی‌ها، بومیه هم بشود باز زناد می‌آید، گفت این مطلب ربطی به آنها ندارد، این مطلب خیلی عمده است. ناچار گفتم بگو. گفت قلم بردار، قلم برداشتم، گفت بنویس چند روز قبل، نوشتم... گفت بنویس «پسر حضرت والا در نزدیک زنگنده... نوشتم. گفت بنویس اسب‌های درشکاه‌اش در رفتن کندی می‌کردند... نوشتم. گفت بنویس حضرت والا حرصش در آمد، گفتم باقیش میرا بگویند یا بنده عرض کنم، یک‌مرتبه متعجب چشم‌هایش را به طرف من درید». همه‌چیز عوض شده است، یاد ستون «چرندورند» با امضای «دخو»، اما هرگز از یادها پاک نمی‌شود. ستون علی‌اکبر دهخدا که خواننده‌های پروپا قرص خودش را داشته است؛ نویسنده‌ای که هرگز از با نیفتاد. از اولین شماره تا آخرین شماره در صفحه هشت، تند، اما نجیبانه فرباد اعتراض‌را به بلند کرد. نام دهخدا هیچ‌وقت در صفحه اول نیامد، اما برای ستونش آواره و فراری غربت شد و مدام خواب مرک صوراسرافیل را پشت باغشاه دید.

پیرمرد نشسته است کنار دو قناری در قفس، روزنامه می‌خواند. ناصرخسرو تب کرده و بی‌تاب است، هیاهویش خم کرده است پیکر پیرمرد را زیر بار بی‌توجهی‌ها. «جنس‌های ارزون دارم. جنس‌های درجه‌یک». مغازه‌دار با لنگ ایستاده است کنارش. داروفروش‌ها زیرپوستی همه‌جا می‌پلکند. زنان و مردان خسته به هم تنه می‌زنند، بی‌عذرخواهی. «خیابان ناصری، کتابخانه تربیت»؛ آدرس‌کی به انگار نمی‌خواهد هیچ‌گاه مقصد مشخص شود. پیرمرد عینکش را برمی‌دارد؛ «والله خیابان ناصری که همین‌جاست، اما کتابخانه تربیت را نمی‌شناسم. اسمش آشناست. اینجا دو تا انتشاراتی دارد، یکی سر خیابان ناصرخسرو به‌نام اسلامیه، یکی هم خیلی پایین‌تر به‌نام اسلامی، توی خیابان حاج‌نایب هم یک سری کتاب‌فروشی هست. شاید آنجاست». صدای قناری‌ها در همههم خیابان گم می‌شود. کتابخانه تربیت، برای همه اهالی ناصرخسرو نامی آشناست، بی‌آنکه کسی آدرسش را بداند. انگار هنوز این نام رنگ دارد در خاطره جمعی. «به‌نظرم خیلی اسمش‌رو شنیدم، اما نمی‌دونم کجاست». مرد مغازه‌دار یک دم آرام می‌گیرد و هم‌فکری می‌کند با پیرمرد. کتابخانه تربیت را همه با نام «محمدعلی‌خان تربیت» می‌شناسند؛ کتابخانه‌ای که برای نخستین‌بار در تبریز پا گرفت. آن هم در بچیوچه مشروطه. کتابخانه تربیت خیابان ناصری، اما غریب است. گنگ در ذهن‌ها مانده است. صوراسرافیل، اما به شهادت ورودی هشت برگ سی‌ودو شماره‌اش که هنوز باقی مانده، از نخستین تا پنجمین شماره در آنجا منتشر می‌شده است؛ روزنامه‌ای که به‌واسطه میرزا قاسم‌خان تبریزی، از بستگان رجال دربار مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه، مجوز انتشار گرفت. میرزا جهانگیرخان، اما مردی بود که از او تا آخر پای این روزنامه ایستاد و جان داد برایش. صد سال زمان زیادی برای خاطره جمعی یک ملت نیست، اما از پنجشنبه ۱۷ ربه‌الثانی ۱۳۲۵هجری قمری مصادف با هشتم خرداد ۱۲۸۶ شمسی، انگار زمان زیادی گذشته است. آن‌روزها تازه ایران پوست انداخته بود و قانون داشت جای زور و دیکتاتوری را می‌گرفت. همه‌چیز داشت از کهنگی درمی‌آمد و بوی تازگی پیچیده بود در شهر. درست یک هفته قبلش دستنگاه سرتیگر کابوتنرگ پایش رسیده بود به ایران. بوی خوش آزادی، هزاران پرنده را پرانده بود از قفس دل‌ها. کسی خبر از فرارسیدن توفانی بزرگ نداشت. زمان زیادی گذشته است یا نه، حالا خیابان ناصری شده است ناصرخسرو و از کتابخانه تربیت، اینجا خبری نیست: «کتابخانه تربیت؟ والله نمی‌دونم کجاست، اما روزنامه صوراسرافیل فکر کنم برای زمان مشروطه بوده... صاحبش رو هم گشتن». مرد لباس‌های جلوی پیشخوان مغازه‌اش را جابه‌جا می‌کند: «جنس‌های ارزون‌قیمت دارم.

آرشیو صوراسرافیل پیش اوست

عمارت مسعودیه بیرون‌مان انداخت!



درش را باز می‌کنیم. هر وقت دلمان خواست می‌بندیم». جدل بی‌فایده است، حرف او مشخص و واضح است: «مگر نمی‌دانید اینجا بخش خصوصی است... سی‌ودو نسخه صوراسرافیل در دستان حسن‌زاده سنگینی می‌کند. راهی طولانی را طی کرده و آن روزنامه مجلد را با خودش آورده است تا مطلبی به مناسبت روز مجوزدادن به این روزنامه مشروطه‌طلب، نوشته شود. در مسعودیه چه اتفاقی افتاده است؟

مجلس پناه‌مان می‌شود

بهارستان بی‌رحم شده است. سرانجام کتابخانه خانه ملت درش را به روی‌مان باز می‌کند. روی صندلی‌های فضای سبز کتابخانه، که پشتش می‌خورد به ساخت‌وسازهای خانه‌های مسکونی نمایندگان، بار دیگر دکمه ضبط‌صوت فشرده می‌شود: «ناصرالدین حسن‌زاده تبریزی هستم. مشهدی محمدصادق‌خان چرندابی، پدربزرگم، یکی از مجاهدین مشروطه‌طلب بود، شاید به‌همین‌دلیل است که به این دوره علاقه عجیبی دارم». او یکی از مجموعه‌داران اسناد تاریخی است: «در ایران شاید پنجاه نفر باشد که روزنامه صوراسرافیل را کامل دارند، من به‌دلیل علاقه‌ام به بزرگان و دارندگان این روزنامه، همه شمارگان آن را جمع کردم».او یکی از معدود مجموعه‌داران پژوهشگر در ایران است؛ مجموعه‌دارانی که بسیار انگشت‌شمارند؛ افرادی چون ناصرالدین پروین، سیدفرید قاسمی و نوروز مرادی. حسن‌زاده بیست‌ونج سال است شروع به کار مجموعه‌داری اسناد و عکس‌های دوره قاجار کرده و دارندۀ تمام کارت‌پستال‌های دوران مشروطه است: «به‌جز روزنامه صوراسرافیل، کل مطبوعات دوره قاجار را هم دارم؛ از زمان امیرکبیر تا دوران مشروطه مثل وقایع اتفاقیه، طلع، ایران ناصری، ادب، کمال و تربیت. صوراسرافیل، اما مشهورترین این روزنامه‌هاست».او مجلد صوراسرافیل را ورق می‌زند. در هر صفحه عکسی نمایان از یکی از فرشتگان مقرب خداست که در روز قیامت در صورتش می‌دمد تا مرده‌ها از خواب بیدار شوند؛ نقشی

که در هر شماره رنگ‌های متفاوت دارد، قرمز، آبی، سبز... از شماره اول ستون «چرند و پرند» دهخدا با امضای دخو در صفحه هشت روزنامه جای گرفته است، ستونی که ستون حکومت قاجاری‌ها را لرزاند، حالا روزنامه‌ای است که این‌روزها خیلی ارزان می‌توان اصل آن را داشت. «متأسفانه به‌دلیل شرایط بد اقتصادی و نداشتن بنیان‌های فکری و فرهنگی، مردم ایران هنوز اهمیت اسناد و مدارک بازماندگان و گذشتگان را نمی‌دانند. برای همین هم است که با چهارصد یا پانصد هزار تومان می‌توان کل شماره‌های روزنامه صوراسرافیل را خرید، درحالی‌که قیمت مجلات امروز از پانزده هزار تومان شروع می‌شود. بنابراین هر شماره ۱۵ هزار تومان می‌شود. این قیمت برای چنین روزنامه ارزشمندی بسیار کم است. در هیچ‌کجای دنیا اسناد و مدارک تاریخی را نمی‌توان این‌قدر ارزان پیدا کرد».حسن‌زاده درپدل‌های بسیار دارد. او پژوهشگری است که تمام زندگی‌اش را پای اعتقادش گذاشته. از معدود آدم‌هایی که هنوز بااین‌همه چالش و بحث، علاقه‌اش به ارزش‌هایی که در گذشته داشته کم نشده است. او در سال‌های گذشته توانسته است بسیاری از اسناد تاریخی ایران را از نابودی نجات دهد: «بیشتر اسناد و مدارک تاریخی را از آرشیو خانواده‌های قدیمی جمع می‌کنیم؛ خانواده‌هایی که کتابخانه‌های بسیار ارزشمندی دارند و دیگر این اسناد را نمی‌خواهند و چوب حراج به آنها نمی‌زنند. برخی از خانواده‌ها قصد فروش خانه اجدادشان را دارند. برای همین بسیاری از اسناد و مدارک تاریخی‌شان را می‌فروشند یا دور می‌اندازند». صحبت‌های حسن‌زاده که به اینجا می‌رسد، گریزی به گذشته می‌زند: «چند سال پیش یکی از کسانی که می‌دانست من به جمع‌آوری اسناد تاریخی، علاقه‌مند هستم، به من زنگ زد و گفت هرجا هستی خودت را به این آدرس برسان. من تازه داشتم آماده می‌شدم به میهمانی بروم. با همان کت‌وشلوار میهمانی به آدرس‌کی که داده شده بود، رفتم. دیدم یکی از خانواده‌های بسیار معروف، تمام اسناد و کتاب‌های‌شان را بیرون ریخته‌اند. باورتان نمی‌شود، داشتم دیوانه می‌شدم. شانس آوردم من از کارکنان شهرداری زودتر رسیدم. ورق‌پاره‌ها را یکی‌یکی از روی زمین جمع می‌کردم. برای همه مردم عجیب بود. مردمی که باید آگاه باشند به اینکه اسناد و مدارک تاریخی‌شان را جمع و به‌بهترین نحو نگهداری کنند؛ اسنادی که هویت و تاریخ آنهاست را چون زباله‌ای بی‌ارزش بیرون می‌ریزند». مجلد صوراسرافیل از دستش نمی‌افتد؛ مجلدی که جلدی قرمز دارد و سی‌ودو شماره صوراسرافیل در آن پناه گرفته است تا برای همیشه باقی بماند؛ روزنامه‌ای که متولیش برای برقراری قانون چه بسیار جان‌پازي‌ها کردند. حالا در کتابخانه آن مجلس، خورشید دارد غروب می‌کند. کارکنان و پژوهشگران یکی‌یکی راهی خانه‌های‌شان می‌شوند. کلاغ‌ها، اما آزادانه همه‌جا می‌پرند. پرنده‌ها روی درختان آواز می‌خوانند. خانه ملت پناه می‌شود.

خانه ابدی

هیچ‌کس برای آنها گل نیاورد

زخمی است شبیه قانقاریا، آن بی‌توجهی افراطی به خانه انتهای کوچه مجاور بیمارستان لقمان. خانه ابدی دو نفر از پیشروهای مشروطه؛ ملک‌المتکلمین و جهانگیرخان صوراسرافیل؛ روزنامه‌نگارانی که جان در راه آزادی و قانون دادند. با زبان سرخ، سر سبز به باد دادند. باکشان نبود. ردی می‌خواستند از خودشان به‌جا بگذارند؛ ردی خونین. سعادت می‌خواهد چنین مردن. سرافراز جان دادند آن دو مرد.

بعد دیگر بی‌خبری است از حال‌وروز مجاهدان مشروطه. کسی نمی‌داند چه پر سر آن دو آمده، همه‌چیز تنها حدس و گمان است. تنها مامان‌توف، نویسنده روسی، است که از حالشان در پشت باغشاه روایت می‌کند: «سرگذشت این تن بسیار ساده بود. امروز ایشان را به باغ پرند و پهلوی دیوار نگه داشتند دو دُخیم ظناب به گردن ایشان انداختند از دو سو کشیدند. خون از دهان ایشان آمد و این زمان دُخیم سومی خنجر به دل‌های ایشان فرو کرد. مدیر روزنامه را هم بدین‌سان کشتند».

چشم‌هایشان بسته بود یا باز؟ دلشان قرص بوده یا لرزیده؟ در فکرشان چه می‌گذشته؟ مامان‌توف هم چیزی در این‌باره نتوانسته بنویسد، اما بی‌شک به خاطرشان هم گذر نمی‌کرده، حال و روز مقبره‌شان چنین می‌شد. اگر امید نداشتند کسی سر قبرشان گلی بگذارد؛ تصور این هم برایشان دشوار بود که روزی می‌رسد، ستون‌های مقبره‌شان را به عمد فروبریزند تا پارکینگ و فضای سبز برپا شود. حتی در این پارکینگ به اندازه یک مقبره کوچک جایی وجود ندارد. مقبره‌ای کوچک در خانه‌ای قدیمی، در انتهای کوچه‌ای با در آبی زنگ‌کرده. مقبری‌که تا سال ۸۵ هم سرپا بود با ستون‌های سپید. هنوز ستون‌های مقبره را نریخته‌بودند. روی قبرهایشان حقوق‌شان می‌نشتند، دانه برمی‌چیندند. هنوز سربادار می‌آمد و غبار از قبرهایشان می‌روید. سربادار می‌گفت که از زندگی‌کردن در کنار این مرده‌ها نمی‌ترسد. می‌گفت که زنده‌ها بیشتر ترسانند. می‌گفت که ما هم تلاش کردیم اینجا باقی بماند. نشد. نگذاشتند. او هنوز گل‌های شمع‌دانی روی قبرها می‌گذاشت و از فرادی خود بی‌خبر بود.

آب ریختند زیر ستون‌ها. سقفش را به ضرب تخریب کردند. کیوت‌هایش را براندند. هرکاری از دستشان برمی‌آمد برای ازبین‌بردن قبر مشروطه‌طلبان انجام دادند. دیگر هیچ امیدی به هیچ چیز نبود. وحشت اولین‌روز که به خاک سپردند، به فراغشان آمد. چه اضطرابی در آن شب‌های شوم بود. بعد از اعدام وحشیانه آنها در پشت باغشاه. جنازه‌ها روی زمین مانده بود. چندنفری پیدا شدند تا آنها را به خاک بسپارند. قبر آنها در گوشه‌ای از باغشاه پنهان شده بود. کسی نمی‌داند بعدها چه شد، چه کسی مقبره را به تعدادی با نولپیرالسیک و اسلام‌گرایی مدنظر حزب عدالت و توسعه ندارد. آن حزب جرئانی است که در نتیجه واکنش ملی‌گرایانه علیه شورش کردها توانست مدت کوتاهی در اوج قرار گیرد، بااین‌حال موضع حزب عدالت و توسعه که در جبهه راست میانه قرار دارد، هنوز هم سبب شده طیف قابل‌توجهی از پایگاه سنتی رای‌دهندگان حزب «حکرت ملی» از آن جریان دور شوند. درنهایت، چهارمین جریان، حزب «صلح و دموکراسی» است که شاخه قانونی شورشیان کرد قلمداد می‌شود و به حزبی چند وجهی تبدیل شده که نامزدهایش از نمایندگان طبقه کارگر تا سازمان‌های صنفی، گروه‌های حقوق بشری، اعضای سازمان‌های چپ ... را دربر می‌گیرد. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهند احتمالاً آن حزب می‌تواند ۱۰ درصد آرا را از آن خود کند. البته، حزب «صلح و دموکراسی» است نیازمند افزایش پایگاه حمایتی‌اش در شهرهای غربی ترکیه است که بتواند چهره خود را از یک حزب هوادار کردها به حزبی هوادار دموکراسی تغییر دهد تا بتواند جایگاه خود در پارلمان را حفظ کند. در هر حالتی (چه رای‌آیینی یا راه‌نیافتن نمایندگان حزب صلح و دموکراسی)، حزب عدالت و توسعه قادر به کسب کرسی‌های کافی برای تحقق هدفش یعنی، ایجاد تغییرات در نظام سیاسی ترکیه است که می‌خواستند خودشان را به‌عنوان دولت‌ها بکارند. به‌هرحال آن بی‌توجهی افراطی به خانه انتهای کوچه مجاور بیمارستان لقمان زخمی است شبیه قانقاریا؛ تیره، بدبو که ریشه می‌دواند زیر پوست و می‌جود سلول‌های بنیادینش را. شاید علی‌اکبر‌خان از اول زمره‌طیفی فضا از نظر امنیتی‌بودن به بدترین شکل ممکن خواهد رسید. به همین دلیل بسیاری از معترضان «گری» معتقدند بدون توجه به نتیجه انتخابات، خیابان همواره ستون فقرات و سنگر اصلی پیشبرد خواسته‌های سیاسی رادیکال خواهد بود و در آنجاست که حزب عدالت و توسعه به‌همراه رژیم پارلمانی جعلی از نظر آنان به چالش کشیده خواهند شد.

ادامه از صفحه ۹

ترک‌ها به دنبال احزاب نیستند

این تمایل به سوی ثبات می‌تواند اغلب وابسته به عوامل اقتصادی، از جمله کمک‌های اجتماعی‌ای باشد که باید حق مطالبه‌شده از سوی شهروندان از دولت باشد. بااین‌حال، درحال‌حاضر این موضوع از سوی دولت به عنوان کمک‌های مالی از سوی «دولتی خیرخواه» و «رهبر» (اردوغان) به افراد تحت «اطاعت» مطرح می‌شود.

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در این میان بار بالای بدهی‌های سنگینی است که شهروندان ترکیه فشار ناشی از آن را حس می‌کنند. این بار سنگین بدهی باعث افزایش هراس مردم از آینده می‌شود و پایه‌ای محکم برای تداوم قدرت حزب عدالت و توسعه است. نخبگان حزب عدالت و توسعه، بر خلاف زمامداران پیشین ترکیه تلاش می‌کنند به مناسب خود برای دوره‌های متوالی تکیه زنند و آن را راها نکنند؛ چراکه می‌دانند در صورت برکناری از قدرت زمینه برای تعقیب اتهامات وارد بر آنها درباره مسائل متعدد، از جمله فساد، اختلاس، سوءاستفاده از قدرت سیاسی و سوءاداره عمومی، محاکمات غیر عادلانه صورت گرفته در دوران زمامداری دولت عدالت و توسعه و قتل معترضان در جریان حوادث پارک گزی و مسائل دیگر فراهم خواهد شد. یکی از انگیزه‌های اصلی در پس پرده اقدامات خلاف قانون اساسی که از سوی «اردوغان» سر زده است؛ سخنان آشکار او برای جلب آرا به‌نفع حزب عدالت و توسعه است. اقدامات اخیر او آشکار مغایر با مفاد قانون اساسی ترکیه است؛ چراکه طبق قانون رئیس‌جمهوری ترکیه از هرگونه جانبداری از احزاب سیاسی منع شده و موظف است تا جانب بی‌طرفی را رعایت کند.

از سوی دیگر، وجود قانون لزوم کسب حداکثر ۱۰درصد آرا به‌طور شگمگیری به ضرر احزاب اپوزیسیون است. ممنوعیت داشتن نماینده در پارلمان از سوی احزابی که کمتر از ۱۰ درصد آرا کسب کرده‌اند به ضرر احزاب چپ‌گرا است که در صد آرای کمتری به شمار می‌آید. این موضوع همچنین سبب ایجاد عدم تناسب در ترکیب نمایندگان احزاب اصلی در پارلمان می‌شود و باعث می‌شود تا پارلمان به دو طیف احزاب و گروه‌های که کمتر از ۱۰ درصد آرا و احزاب و جریانات با بیش از ۱۰ درصد آرا تقسیم شود. دومین حزبی که در انتخابات بیشترین درصد آرا را از آن خود خواهد کرد حزب «جمهوری خلق» است که احتمالاً موفق به کسب ۲۳ تا ۲۸ درصد آرا خواهد شد. این حزب تا زمانی که حزب کردی «صلح و دموکراسی» به عنوان چهارمین حزب در سیاست ترکیه ظاهر نشده بود، تنها آلترناتیو موجود برای رای‌دهندگان ضدولت به شمار می‌رفت. حزب «جمهوری خلق» از اینکه نخستین حزب کمالیست ترکیه و پیشتاز تغییرات متعدد در کشور بوده به خود می‌بالد. تا به امروز، حزب «جمهوری خلق» از حمایت کامل کمالیست‌ها و اکثریت علوی‌های ترکیه برخوردار بوده که بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی (۱۵ تا ۳۰ میلیون از ۷۸ میلیون نفر) مسلمان در آن کشور را تشکیل می‌دهند. پس از ائتلاف حزب «جمهوری خلق» با حزب ملی‌گرای افراطی «حرکت ملی» در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۴ و ارائه فهرست نامزدهای با گرایش راست‌گرایانه برای انتخابات پیش‌رو، علوی‌ها و دیگر رای‌دهندگان چپ‌گرای حزب جمهوری خلق احساس می‌کنند که حاشیه رانده شده‌اند. این طیف تمایلی به شرکت در انتخابات ندارند و صندوق رای را فراموش کرده‌اند، با این حال، در میان آنان گروهی نیز وجود دارند که به نامزدهای حزب کردی «صلح و دموکراسی» رای خواهند داد. دومین تحول مهم در درون حزب «جمهوری خلق» حذف تعدادی از اعضای برجسته و رهبری‌کننده ملی‌گرا و کمالیست از آن حزب بوده است که سبب می‌شود امکان راهبایی نامزدهای این حزب به پارلمان کمتر شود. حزب «جمهوری خلق» به جرئانی توده‌ای تبدیل شده که در میان گفتمان چپ و راست در نوسان است و در ماه‌های اخیر راست‌ترین صداهای رهبران آن حزب به گوش می‌رسد.

سومین حزب در انتخابات ترکیه حزب «حرکت ملی» است. حزب عدالت و توسعه درحال‌حاضر با برنامه‌ریزی خوبی که انجام داده، در حال مانور در میان اسلام‌گرای و ترک‌گرایی است و توانسته نظر مردم بخشی از پایگاه سنتی رای‌دهندگان به حزب کرد ملی را به‌سوی خود جلب کند. این حزب پس از به‌قدرت‌رسیدن حزب عدالت و توسعه در طول ۱۳ سال گذشته، پایگاه حمایتی خود را به‌میزان زیادی از دست داد، چراکه این موضوع سبب شد طیفی از رای‌دهندگان جناح راست به حزب عدالت و توسعه به‌عنوان جریانی اسلام‌گرا رای دهند، در نتیجه آن حزب در مرکز اردوگاه راست میانه تعدادی با نولپیرالسیک و اسلام‌گرایی مدنظر حزب عدالت و توسعه ندارد. آن حزب جرئانی است که در نتیجه واکنش ملی‌گرایانه علیه شورش کردها توانست مدت کوتاهی در اوج قرار گیرد، بااین‌حال موضع حزب عدالت و توسعه که در جبهه راست میانه قرار دارد، هنوز هم سبب شده طیف قابل‌توجهی از پایگاه سنتی رای‌دهندگان حزب «حکرت ملی» از آن جریان دور شوند. درنهایت، چهارمین جریان، حزب «صلح و دموکراسی» است که شاخه قانونی شورشیان کرد قلمداد می‌شود و به حزبی چند وجهی تبدیل شده که نامزدهایش از نمایندگان طبقه کارگر تا سازمان‌های صنفی، گروه‌های حقوق بشری، اعضای سازمان‌های چپ ... را دربر می‌گیرد. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهند احتمالاً آن حزب می‌تواند ۱۰ درصد آرا را از آن خود کند. البته، حزب «صلح و دموکراسی» است نیازمند افزایش پایگاه حمایتی‌اش در شهرهای غربی ترکیه است که بتواند چهره خود را از یک حزب هوادار کردها به حزبی هوادار دموکراسی تغییر دهد تا بتواند جایگاه خود در پارلمان را حفظ کند. در هر حالتی (چه رای‌آیینی یا راه‌نیافتن نمایندگان حزب صلح و دموکراسی)، حزب عدالت و توسعه قادر به کسب کرسی‌های کافی برای تحقق هدفش یعنی، ایجاد تغییرات در نظام سیاسی ترکیه است که می‌خواستند خودشان را به‌عنوان دولت‌ها بکارند. به‌هرحال آن بی‌توجهی افراطی به خانه انتهای کوچه مجاور بیمارستان لقمان زخمی است شبیه قانقاریا؛ تیره، بدبو که ریشه می‌دواند زیر پوست و می‌جود سلول‌های بنیادینش را. شاید علی‌اکبر‌خان از اول زمره‌طیفی فضا از نظر امنیتی‌بودن به بدترین شکل ممکن خواهد رسید. به همین دلیل بسیاری از معترضان «گری» معتقدند بدون توجه به نتیجه انتخابات، خیابان همواره ستون فقرات و سنگر اصلی پیشبرد خواسته‌های سیاسی رادیکال خواهد بود و در آنجاست که حزب عدالت و توسعه به‌همراه رژیم پارلمانی جعلی از نظر آنان به چالش کشیده خواهند شد.